



مدیریت بازاریابی و اشاعه اطلاعات

■ غلامرضا فدایی

رئیس دانشکده کتابداری و اطلاع‌رسانی
دانشگاه تهران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

هر رشته و حوزه دانشی باید دارای نام و عنوان مشخصی باشد. در بهترین شرایط، این نام و یا عنوان باید به تمام جهات گویای واقعیت وجودی آن رشته علمی باشد. رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی تاکنون به لحاظ نامگذاری دچار گرفتاری بوده است. هم کتابداری و هم اطلاع‌رسانی از نظر صاحب‌نظران دارای تعاریف گوناگون است و وفاق جمعی درباره تعریف آن، نه به‌طور جداگانه و نه در کنار هم وجود ندارد. اگرچه این چالش در نامگذاری برای این رشته در سایر زبان‌ها نیز کم و بیش دیده می‌شود ولی در زبان فارسی این گرفتاری بیشتر است. شاید علت عمده آن اشتقاق واژه کتابداری از لفظ کتابخانه به لحاظ مکان و فیزیک آن بوده است. اطلاع‌رسانی نیز پس از حضور اطلاعات

در اینترنت و افزایش حجم اطلاعات بیش از پیش مطرح شده است و بیش از آنکه به خود اطلاعات به عنوان محموله وابسته باشد به محمل که همان اینترنت و وب است متکی است. کنارهم دیدن دو واژه کتابداری و اطلاع‌رسانی نیز بی‌مسئله نبوده و نیست (رهادوست، ۱۳۸۶). عده‌ای آن را مترادف، مکمل و یا مابین می‌دانند. در مجموع به خاطر این مسائل است که نامگذاری جدای از مفهوم و کارکرد و یا تعریف رشته، خود مقوله‌ای چالشی شده است. مقالات و نظرسنجی‌های طرح‌گونه خود گواه بر این مطلب است. نگارنده همانطور که در مقالات پیشین گفته است (فدایی، ۲۰۰۸) پس از تجربه تعدادی از نام‌ها و دل‌بستگی به آنها اینک به این نتیجه رسیده است که علوم و یا مدیریت بازاریابی و اشاعه اطلاعات بهترین و مناسب‌ترین نام برای کارکردهای این حوزه علمی است (منظور از هر یک از کلمات به کاررفته در این عبارت را بعداً توضیح خواهم داد) (فدایی، ۱۳۸۸). وی با آنکه در مقاله قبلی نامی از مدیریت نبرده است ذکر آن را در اینجا از این جهت آورده تا نظر عده‌ای که معتقدند لفظ مدیریت می‌تواند ماهیت رشته را بیشتر و دقیق‌تر و یا پرآوازه‌تر نشان دهد، جلب کند. آنچه به عنوان سؤال‌های اساسی این مقاله مطرح است این است که آیا کتابداری و اطلاع‌رسانی مانند هر هویت دیگر دارای وحدت موضوع است؟ آیا موضوع این رشته از اجزائی مستقل و جدا از هم تشکیل شده و یا مفهومی واحد بر آن دلالت دارد؟ و چنانچه اجزایی دارد آن اجزاء برگرفته از کارکرد اصلی آن‌اند؟ به عبارت دیگر آیا اجزای تشکیل‌دهنده حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی در هویت این رشته با ترکیب اتحادی در کنارهم قرار دارند و یا با ترکیب انضمامی؟

سؤال دیگر این است که آیا دلالت نام کتابداری و اطلاع‌رسانی بر محتوا دلالت تطبیقی است؟ آیا ترکیب اجزای مفهوم کتابداری و اطلاع‌رسانی ذاتی است؟ و اگر ذاتی باشد انجام بخشی از آن و بدون توجه

به بخش دیگر آیا توجیه منطقی دارد و در جهت تحقق اهداف آن رشته صورت گرفته است؟

باز می‌توان پرسید که اگر منظور در انجام هر کاری علت غائی باشد، چنانچه هدف غائی معطل بماند و یا به آن توجه نشود آیا با انجام بخشی از فعالیت‌ها، بدون در نظر گرفتن علت غائی مقصود عملی شده است؟ و یا برعکس ممکن است همه فعالیت‌ها به بیراهه رفته و به جای آنکه فایده‌ای داشته باشد، نصیبی جز خسارت نیابد. به عبارت روشن‌تر چنانچه کتابدار و اطلاع‌رسان به بخشی از کار توجه کند آیا کار کتابداری انجام داده است و یا اینکه کتابداری و اطلاع‌رسانی یعنی توجه به همه جهات ذاتی و کارکردی آن. آیا دو ضلع منابع و کاربر و شناخت خصوصیات و ویژگی‌های هر دو و برقراری ارتباط بین این دو محور براساس نیازهای اطلاعاتی موجود باید به‌طور هم‌زمان و در کنار هم دیده شوند و یا هر یک به‌طور جداگانه نقش آفرین‌اند؟ به بیان دیگر، آیا استفاده از حجم اطلاعات و دانش بدون شناخت کاربران ممکن است؟ توضیح اینکه اگر نام و تعریف شامل ذاتیات باشد و اجزاء متشکل در آن به نحو اتحادی و نه انضمامی یکدیگر را جذب کنند و علم و عمل را توأمان ببینند و بر قصد و نیت فاعل تأکید داشته باشد، توفیق بیشتری در نشان دادن آن حوزه خواهد داشت.

قبل از بیان دلائل خود در این باره لازم می‌دانم که مسائلی را در رابطه با زبان و کارکرد آن به لحاظ معرفت‌شناختی بیان کنم تا بتوانم هدف خود را در این مورد تشریح نمایم.

وحدت (ذاتی) موضوع در کتابداری و اطلاع‌رسانی

همه می‌دانند که در هر حوزه علمی موضوع بسیار اهمیت دارد. این موضوع چنانچه از وحدت ذاتی برخوردار باشد و اجزایش در تشکیل هویت آن نقش

مستقیم داشته باشند در شناساندن و تعریف آن بسیار مهم است. در توضیح وحدت، موضوع هم لازم است به نقش ادراک، تعریف، معنا، دلالت اشاره‌ای داشته باشم تا براساس آن بتوانم اهمیت عنوانی را که برای این رشته انتخاب نموده‌ام توجیه کنم.

باید توجه داشت که ادراک در زندگی انسان بر دو کارکرد متکی است یکی نفس ادراک و دیگری کاربرد آن. به تعبیر دیگر زندگی انسان همواره توأم با جوشش و حرکت و جهان، جهان کار و کوشش است و این کار و کوشش در بستر نظر و عمل شکل می‌گیرد. توجه به تقسیم‌بندی قدیمی ارسطویی که حکمت را بر دو دسته تقسیم می‌کند، با آنکه او دو کفه را هم‌وزن نمی‌داند، می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. اگرچه فکر کردن نیز خود یک عمل است اما در اینجا منظور این است که هر فکری تا به صحنه عمل در نیاید و خود را به نمایش نگذارد وجود خارجی آن مشهود نیست. افراط و تفریط در حوزه‌های نظر و عمل در طول تاریخ و گرایش به یک‌سو در برهه‌هایی از زمان چالش‌های وسیعی را به‌بار آورده است. اگر جامعه‌ای فقط به نظر بیان‌دیشد و از عمل غافل شود، دچار رکود و سستی و عدم پیشرفت ظاهری خواهد شد و چنانچه عمل‌گرایی به معنای واقعی کلمه شعار شود فلسفه و پایه‌های فکری زیر سؤال می‌رود و تعادل جامعه به‌هم می‌خورد. بنابراین بحث‌های قدیمی و همیشگی همراهی و یا تقابل عین و ذهن و یا نظر و عمل همیشه بوده و هست و خواهد بود. مهم این است که جامعه به هر دو بیان‌دیشد و از هر دو استفاده کند و یا به تعبیر بهتر آن دو را، دو نبیند و از هم جدا نداند. در متون دینی نیز ایمان (به‌منزله فکر و نیت) و عمل صالح، به‌عنوان جنبه کارکردی نیت همواره باهم بوده و مؤمن کسی است که هر دو را باهم داشته باشد و به هر دو معتقد و پایبند باشد و برای این

امر بارها قرآن تاکید کرده و متون روایات سرشار از این تأکید است.

بنابراین ما ادراک می‌کنیم و یا چیزی را می‌آموزیم که آن را به کار بندیم. ذهن و عین تجلی دیگری از این واقعیت است. (البته عین در اینجا آن چیزی است که ما متعاقب ذهن خود آن را پدید آورده و خلق کرده‌ایم و الا در جهان واقع، عینیت مقدم بر ذهن است و آنچه در ذهن شکل می‌گیرد متعاقب موجود خارجی است). به تعبیر روشن‌تر ما در زندگی یاد می‌گیریم و حفظ می‌کنیم که به‌خاطر آوریم. یعنی یادگیری و ادراک ما اگر به‌خاطر به‌کار بستن و استفاده از آن نباشد، هم ارزشی ندارد و هم ما چنین کاری را نمی‌کنیم. البته در این که مطالب و موادی را که یاد می‌گیریم چه زمانی آن را به‌کار می‌بندیم و یا در نیتمان این است که چه زمانی آن را به‌کار بندیم، می‌تواند بسیار متفاوت باشد و بر این اساس است که منطبق با تجارب خود و با آموخته‌های از دیگران، این امور را در طبقه‌های مختلف حافظه اصلی و جانبی خود قرار می‌دهیم و گاه چون مصارفی برای آن در زندگی نمی‌بینیم، به دور می‌اندازیم. از این رو آنچه را که می‌آموزیم، طبقه‌بندی می‌کنیم تا بتوانیم در مواقع و شرایط ضروری از آن بهره‌مند شویم، در واقع یادگیری، حفظ و به‌کارگیری اطلاعات در زمان مشخص ولو دور باشد برای ما هم مهم است و این امر در شناسایی مجدد آن دخالت دارد.

با آنکه وحدت موضوع، اصلی اساسی در تعریف همه موضوعات و مفاهیم است در تاریخ فلسفه در گذشته و نیز حال می‌بینیم که در هر عصری بر جنبه‌ای بیشتر تأکید می‌شود. شاید دلیل آن عکس‌العمل افراط و یا تفریط در توجه به جنبه‌ای از جنبه‌های گوناگون نیازهای بشری است. در عین حال وحدت، وحدت است ولی می‌توان جنبه‌هایی را بیشتر تقویت کرد، مثلاً انسان‌هایی ممکن است

در زمانی در پرورش نفس خود به جسم توجه کنند و یا برعکس گروه دیگر به جان بیشتر بها دهند، ولی در هر حال در هر دو صورت جسم و جان با هم‌اند. به‌عنوان مثال در اعصار گذشته به‌نظر توجه بیشتر می‌کردند اما جهان امروز به شعاع عمل تحت عنوان پراگماتیسم (ادگار و سجویک، ۱۳۸۸، ۱۳۱) توجه بیشتر می‌شود. مولوی می‌گوید:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

و سعدی هم می‌گوید:

علم چندانکه بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

نه هنرور بود نه دانشمند

چار پای بر او کتابی چند

و امروز عده‌ای می‌گویند این عمل است که به ذهن جهت می‌دهد. فلسفه‌های جدید عموماً ناظر بر تقویت عمل و تأثیرگذاری آن بر فکر و نظر است. در واقع از جهتی این رویکرد را می‌توان مبارزه با نوعی

افراط‌گری در نقطه مقابل دانست. البته نگارنده در اینجا قصد ندارد وارد بحث‌های فلسفی آن شود و افراط و تفریطها را بیان کند. اما در هر حال امروز به نقش فاعل و اراده آدمی توجه فراوان شده که بسیار قابل توجه است. دانشمندی که در حوزه زبان و افعال گفتاری کار می‌کند به نکات تازه‌ای اشاره کرده‌اند. در این مورد عالمان علم اصول هم بحث‌های فراوانی دارند. فرگه با طرح جدید خود (کرد فیروزجائی، ۱۳۸۸، ۶۳) می‌خواهد منطق را از انحصار روان‌شناسی بیرون آورد. او می‌گوید زبان و منطق با جهان خارج و نه ذهن مرتبط است. و یا ویتگنشتاین که بازی زبانی را مطرح می‌کند می‌خواهد بگوید قصدیت فاعل در آفرینش هر پدیده‌ای عینی و ذهنی مدخلیت دارد. او نظریه استعمال را به این دلیل ارائه می‌کند (عبداللهی، ۱۳۸۴، ۲۱۲) و می‌گوید تا برای هر کاری در موقعیت خاصی انتخاب مشخصی از کلمات نباشد نمی‌توان از واقعیتی سخن

هم کتابداری و هم اطلاع‌رسانی از نظر صاحب‌نظران دارای تعاریف گوناگون است و وفاق جمعی درباره تعریف آن، نه به‌طور جداگانه و نه در کنار هم وجود ندارد. اگرچه این چالش در نامگذاری برای این رشته در سایر زبان‌ها نیز کم و بیش دیده می‌شود ولی در زبان فارسی این گرفتاری بیشتر است.



گفت و سرل (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۲۱۴) نیز در افعال گفتاری‌اش به قصدیت یعنی علت فاعلی که قطعاً به نوعی با علت غایی همراه است، توجه می‌کند. در هر حال آنچه از این مطالب برمی‌آید این است که هر پدیده و یا فرایندی به اصطلاح منحصر به فرد (یونیک) است و مشخصاً با عمل‌های دیگر فرق می‌کند، اگرچه ممکن است در بعضی قسمت‌ها بین آنها هم پوشانی و یا مشابهت‌هایی وجود داشته باشد.

اگر برای هر واقعیت و یا فرایندی نام و یا عنوانی قرار دادیم آن نام و عنوان از جهات گوناگون قابل بررسی است. یا اسم بی‌مسماست و یا شرح الاسم است و یا به‌واقع، به تمام جهات معنا بر مدلول دلالت دارد. این نامگذاری با تعریف بی‌ارتباط نیست و لذا برای روشن‌شدن مسئله لازم است قدری بیشتر در این زمینه صحبت شود.

تعریف در لغت به معنای شناساندن است و در اصطلاح منطقی تعریف یا حقیقی است و یا لفظی. در تعریف حقیقی با بیان نمودن حقایق اشیای معلوم به تعریف مجهول می‌پردازیم. اما در تعریف لفظی که گاه آن را شرح‌الاسم هم می‌نامند از معنایی که پیش مخاطب معلوم است استفاده می‌شود تا مجهولی را معلوم کنند. به عبارت دیگر در تعریف لفظی لغتی به لغت دیگر تفسیر می‌شود (مظفری، ۱۳۶۱: ۳۶-۳۷). برای تعریف هم اقسامی را برشمرده‌اند و منطق‌دانان مسلمان درباره آن بحث‌ها کرده‌اند که در اینجا مورد بحث ما نیست (عسکری سلیمانی امیری، ۱۳۸۸: ۵۲-۶۴؛ مظفر، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۲۳) و لذا از آن می‌گذریم.

نکته دیگری که بین زبان‌شناسان و نیز سایر حوزه‌ها از جمله فلسفه، منطق و اصول فقه مطرح است تفاوت بین معنا و مدلول است. گاه آن را با هم مترادف می‌بینند ولی گاهی هم بین آن دو تفاوت قائل می‌شوند. اخیراً بحث‌های فراوانی درباره معنا و دلالت توسط زبان‌شناسان

به‌عمل آمده و اختلاف نظرهای فراوانی هم در این زمینه وجود دارد. تفکیک بین معنا و مدلول متعلق به فلسفه زبان و تئوری معناداری است و بحث منطقی خالص نیست (کرد فیروزجایی، ۱۳۸۶: ۶۳)

در اینکه لفظ ناظر به معنا است شکی وجود ندارد زیرا بدون آن لفظ کارکرد خود را از دست می‌دهد و به لفظ مهمل تبدیل می‌شود. اما برای دلالت به اختصار شش وجه را برمی‌شمرند که از تقسیم آن به دلالت عقلی، طبیعی، و وضعی به‌دست می‌آید و هر کدام از آنها یا لفظی و یا غیرلفظی است. ما در اینجا فقط به لفظی آن کار داریم که خود بر دو دسته تقسیم می‌شود یا منطوقی است و یا مفهومی. دلالت منطوقی آن است که لفظ خود گویا است ولی در مفهومی شنونده باید با قرائن حالیه و مقالیه معنا و مراد گوینده را درک کند. دلالت منطوقی هم از سه بخش تشکیل می‌شود یا دلالت مطابقی است و یا تضمینی و یا التزامی (مظفری، ۱۳۶۱: ۵۶-۵۸). بدیهی است بهترین دلالت، دلالت مطابقی است که با ذکر نام همه محتوای پدیده و یا فرایند در نظر مجسم شود.

در بحث نامگذاری (اسم) هم نظرات گوناگونی ابراز شده است. در اینکه آیا

**اولاً در نامگذاری توجه به
نظر و عمل و ویژگی‌های
ذاتی مفهوم با دلالت
مطابقی اهمیت دارد و
ثانیاً با آنکه در نظر
بعضی‌ها معنا و دلالت
با هم تفاوت‌هایی دارد
بهترین حالت آن است
که مدلول بر جنبه‌های
کارکردی و استعمالی
دلالت کند.**

نام بر واقعیت خارجی دلالت دارد و یا بر مفهوم ذهنی ما حکایت می‌کند نظرات فرق می‌کند. جان استوارت میل (علی‌پور، ۱۳۸۴، ۱۳۳) از هابز نقل می‌کند اسماء چیزهایی هستند که دو کار می‌کنند:

۱- نام یک شئی باعث یادآوری تصور و یا اندیشه‌ای در ذهن ما می‌شوند که از آن شئی داشته‌ایم ۲- نام علامتی است برای شنونده و دال بر تصویری است که پیش‌تر در ذهن گوینده وجود داشته و به این صورت ابراز شده؛ یعنی دلالت یا حکایت بر تصور گوینده از شئی دارد. میل نظر او را در دلالت نمی‌پذیرد. از نظر او اسماء صرفاً بر مفاهیم و تصورات ذهنی از شئی دلالت ندارند بلکه بر خود شئی خارجی دلالت دارد. یک معنا برای دلالت بر خارج وضع شده است.

به اعتقاد بعضی دیگر (ادگار و سیچویک، ۱۳۸۸، ۱۳۸۱، ۲۵۷):

اشیاء باید ذاتی پنهان، انضمامی و یا واقعی داشته باشند که ما را وادارند صفات مشاهده‌پذیرشان را به آنها نسبت دهیم. چنین دیدگاهی را نخستین بار فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی جان لاک پروراند و پیش نهاد. شکل دیگری از این دیدگاه در دهه ۱۹۸۰ و با براهین سول کرییکی درباره سرشت نام‌های خاص سر برآورد. کرییکی در گزارش خود می‌گوید زبان از راه نام‌های خاص می‌تواند به اشیاء دلالت کند. پس مدلول باید ویژگی‌هایی داشته باشد که این ویژگی‌ها مستقل از آن زبان، چپستی آنچه را به آن اشاره می‌کند می‌سازد.

نظر دیگر این است که (ادگار و سیچویک، ۱۳۸۸: ۲۴۶-۲۴۷):

واژه دلالت اغلب برای نشان دادن نسبی که واژه‌های زبانی با واقعیتی بیرون زبانی دارند به کار می‌رود. دلالت در سنتی‌ترین و سراسرترین معنایش، رابطه میان نام و پیوند آن با مدلول آن است. بدین‌سان در این الگو نام، «نماینده» موضوعی است

که در زبان به آن ارجاع می‌دهد. دلالت نخستین و اصلی‌ترین دغدغه سنت فلسفه تحلیلی است. مدرن‌ترین شکل این دیدگاه در نظریه علی دلالت، بازتاب می‌یابد که نظریه‌پرداز تأثیرگذار آن سول کرییکی است. در این دیدگاه به محض آنکه در زبان اسمی خاص و یا اسمی عام برای چیزی اختصاص می‌یابد آن نام نیروی دلالت‌گرش را بدون توجه به چگونگی کاربرد درست و یا نادرست آن از سوی گوینده به دست می‌آورد. ... دیدگاه دیگر درباره دلالت نظریه توصیفی دلالت است. این نظریه در کار فرگه (۱۸۹۲) و آموزه سرنوشت‌ساز او که می‌گوید: معنا تعیین‌کننده دلالت است ریشه دارد. در این دیدگاه اسم خاص یا عام واژه‌ای کوتاه نوشت برای یک یا چند توصیف معین است که با آن نام تداعی می‌شود. بدین‌سان تنها در صورتی می‌توانیم به چیزی دلالت کنیم که بتوانیم نخست آن را به روشنی توصیف کنیم. اگر این دیدگاه را بپذیریم آنگاه به‌نظر می‌رسد ویژگی‌های یک بخش از زبان یعنی اسم‌های خاص و اسم‌های عام را بر پایه بخش دیگری از زبان یعنی توصیف‌های معین تعریف می‌کنیم. در نتیجه میان زبان و جهان، واسطه‌ای زبانی گذاشته‌ایم. برتراند راسل این نظریه را به گونه‌ای مشروط پذیرفت (اتمیسیم منطقی). پذیرش پیامد نظریه توصیف‌ها، یعنی اینکه ما تنها از راه توصیف معین می‌توانیم به چیزی دلالت کنیم به معنی پذیرش آن است که ما تنها از راه زبان می‌توانیم به جهان دسترسی یابیم اکبری در مقاله توصیفات معین خود (۱۳۸۴: ۱۷۷-۱۷۸) می‌گوید:

... استراسون و راسل در دو جبهه مختلف در باب زبان قرار دارند. راسل متعلق به سنت زبان صوری است که بر گزاره‌ها تأکید دارد. گزاره از نظر راسل امری غیر از جمله است. گزاره همان معنایی است که جمله دارد و این معنا یک ساخت

منطقی دارد که عبارت دیگر گزاره است. او گزاره را هویتی مجرد در عالم مثل تلقی می‌کند که هویتی ثابت است و افراد هنگام سخن گفتن با یکدیگر با آن هویت مجرد مرتبط می‌شوند و اینگونه فهم زبان حاصل می‌شود. مقاله مهم راسل on denoting است و مقصود او از denote با توجه به رویکرد راسل رابطه‌ای است که میان یک گفته بدون لحاظ کردن قرینه‌هایی که در مقام کاربرد مطرح می‌شود به‌عنوان دال و چیزی که قضیه به آن دلالت دارد یعنی گزاره یا همان مدلول که امری مجرد است وجود دارد. اما مقاله استراسون on of-ferring نام دارد. از نظر او ارجاع مصداقی رابطه‌ای میان گفته و یک شیئی نیست. بلکه ارجاع مصداقی در مقام استعمال مطرح می‌شود و کاری است که توسط گوینده در موقعیتی خاص انجام می‌شود که نمی‌تواند از قرائن حالیه و مقالیه مجزا باشد. از نظر او معنا با کاربرد پیوند خورده است. و کاربرد کاری است که گوینده انجام می‌دهد و این کار براساس قواعد حاکم بر زبان در یک جامعه زبانی انجام می‌شود. نظریه استراسون در باب توصیفات معین نظریه‌ای مصداقی است، البته با این تفاوت که این خود توصیف معین نیست که به

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انسان‌ها وقتی الفاظ را به‌کار می‌برند در باره مدلول آنها سخن می‌گویند. بنابراین اگر کسی می‌خواهد زبان و بیان او زبان و بیان واقع‌گویی و حقیقت‌جویی باشد و می‌خواهد از عالم خیال و ترنم شاعرانه به عالم واقع وارد شود باید از کلماتی استفاده کند که مدلول واقعی دارند.

چیزی رجوع می‌کند بلکه کاربرد یک گوینده در یک جامعه زبانی است که سبب ارجاع توصیف معین می‌شود.

در نظر فرگه (کرد فیروز جایی، ۱۳۸۶: ۶۲) هر لفظی معنا را بیان و بر مدلول دلالت می‌کند. انسان‌ها وقتی الفاظ را به‌کار می‌برند در باره مدلول آنها سخن می‌گویند. بنابراین اگر کسی می‌خواهد زبان و بیان او زبان و بیان واقع‌گویی و حقیقت‌جویی باشد و می‌خواهد از عالم خیال و ترنم شاعرانه به عالم واقع وارد شود باید از کلماتی استفاده کند که مدلول واقعی دارند.

او (فرگه) درباره معنا و مدلول می‌گوید (کرد فیروز جایی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۵):

۱- معنا چیزی عینی است و با تصویری که از لفظ در ذهن حاضر می‌شود متفاوت است؛

۲- خصلت ذاتی معنا این است که به‌وسیله اذهان درک می‌شود؛

۳- هر عبارت با معنا فقط یک معنا دارد؛

۴- هر عبارتی به‌طور انحصاری فقط یک معنا دارد و به یک چیز اشاره می‌کند؛

۵- هر معنا حداکثر یک مدلول را برای لفظ مربوطه تعیین می‌کند؛

۶- عبارت‌ها ممکن است دارای مدلول و یا بدون مدلول باشند یعنی ممکن است عبارتی با معنا باشد اما دارای مدلول واقعی خارج از ذهن و خیال نباشد؛

۷- هر چیزی می‌تواند مدلول باشد؛ یعنی می‌توان درباره هر چیزی سخن گفت و به آن اشاره کرد؛

۸- مدلول عبارت‌های مرکب به‌طور انحصاری به‌وسیله مدلول اجزای آنها تعیین می‌شود. پس اگر جزیی از آن بدون مدلول باشد کل عبارت بدون مدلول خواهد بود؛

۹- معنای یک عبارت مرکب از معانی اجزایش تشکیل می‌شود؛

۱۰- ممکن است معانی گوناگون به یک مدلول اشاره کند بنابراین نمی‌توان گفت هر مدلول فقط با یک معنا متناظر است

یعنی تابعی از معنا به مدلول وجود ندارد؛ از آنچه تاکنون گفته شد چنین برمی آید که اولاً در نامگذاری توجه به نظر و عمل و ویژگی‌های ذاتی مفهوم با دلالت مطابقی اهمیت دارد و ثانیاً با آنکه در نظر بعضی‌ها معنا و دلالت با هم تفاوت‌هایی دارد بهترین حالت آن است که مدلول بر جنبه‌های کارکردی و استعمالی دلالت کند. اکنون می‌خواهیم بدانیم که آیا کدام یک از دو عنوان کتابداری و اطلاع‌رسانی و یا علوم (مدیریت) بازاریابی و اشاعه اطلاعات به‌جای آن با ویژگی‌های مطرح‌شده بر کارکرد مورد نظر مطابقت و یا دلالت دارد؟ برای توضیح بیشتر وحدت ذاتی موضوع و نیز دلالت مطابقی یک واقعیت هم چون کتابداری و اطلاع‌رسانی و یا علوم (مدیریت) بازاریابی و اشاعه اطلاعات بر کارکردهای مورد نظر از استعاره‌هایی می‌توان بهره جست.

همان‌طور که گفته شد در نامگذاری گاه فقط نامی برای پدیده‌ای گذارده شده و در آن ملاحظات ماهوی نشده و فقط شرح‌الاسم است مانند تعریف میز که بگویی چهارپایه‌ای که بر روی آن چیزی می‌گذارند. زمانی دیگر نام به بخشی از واقعیت اشاره دارد مثلاً اگر به پرنده‌ای مرغ شانه‌به‌سر و یا ماهی‌خوار گفته می‌شود این نام نظر به بخشی از ظاهر پرنده و یا کارکرد آن است. در اینجا دلالت تضمینی است یا اگر دود بر آتش دلالت دارد دلالتش التزامی است. اما گاه در نامگذاری واقعیت و یا فرایندهایی ما همه ویژگی‌های ذاتی آنها را مد نظر داریم به این معنا که آنها دارای اجزایی هستند که آن اجزا جزو ذات آنها است و فقط در تحلیل ذهنی آنها را از هم جدا می‌کنیم. برای مثال (حائری، ۱۳۶۱: ۱۰-۲۹) اگر می‌گوییم نفس آدمی مرکب از جسم و جان است در تحلیل ذهنی است و الا در خارج نفس انسان همان جسم و جان آدمی با هم است. اگر می‌گوییم کلمه مرکب از لفظ و معنا است این دو از یکدیگر جدا نیستند. ما آنها را با تحلیل جدا می‌کنیم. در منطق اینگونه ترکیب‌ها را ترکیب اتحادی می‌نامند و نه

انضمامی. مثلاً زید قائم یعنی زید ایستاده است، تحلیل انضمامی است زیرا زید و قیام دو چیز جداگانه‌ای است اما انسان، حیوان ناطق به‌عنوان تعریف انسان این‌طور نیست.

برای مفهوم کتابداری و اطلاع‌رسانی توجیهاتی به شرح زیر مورد توجه است: انسان فکر می‌کند تا عمل کند، یعنی نیازمندی‌های اطلاعاتی انسان سبب می‌شود تا او به دنبال چاره باشد و آن را اجرا کند. هر چاره‌ای را که به‌نظرش رسید تا آخرین مراحل اجرایی‌اش همان چاره است. این‌طور نیست که فکرش یک طرف و عملش طرف دیگر باشد. چاره برای رفع نیاز اطلاعاتی از فکر و عمل هر دو تشکیل شده و ترکیب‌شان اتحادی است و نه انضمامی همانند گذاشتن دو شی در کنار یکدیگر نیست که بتوان هر بخش آن را جداگانه در نظر گرفت. حتی در ترکیبات طبیعی نیز هر پدیده از اجزایی تشکیل شده که ترکیب‌شان اتحادی است و نه انضمامی مثل آب که از اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده ولی در آب هیچ‌یک از آن دو به‌طور جداگانه نیست.

همان‌طور که گفته شد اگر بپذیریم نامگذاری، بیانگر تشخیص و وحدت است. می‌توان پذیرفت که همه فعالیت‌های فردی و جمعی انسان چه اطلاعاتی و یا غیر اطلاعاتی از دو بعد قابل توجه و تحلیل است. اگرچه در اغلب موارد ما سعی به تجزیه آنها داریم ولی در واقع آنها به لحاظ واقعیت یکی هستند و ما فقط حیث آنها را از هم جدا می‌بینیم.

همچنان‌که در بالا گفته شد اگر به مسئله زبان توجه کنیم و اگر بین معنا و مدلول فرق قائل شویم می‌توان چنین بیان کرد که اگر چه در آغاز همه کلماتی را که ما یاد می‌گیریم با مدلول‌های مشخص یاد گرفته‌ایم ولی در دراز مدت آنها خود جزو ذخائر فکری و دانش ما می‌شوند و مدلول اولیه آنها دیگر مدنظر نیست، بلکه فقط

معنا و مفهوم آن در ذهن ما حضور دارد. اما در زمان به‌کارگیری از این گنجینه فراهم آمده در طول زمان به‌عنوان معنا استفاده می‌کنیم و با مدلول‌های خاصی که مورد توجه قرار می‌دهیم دست به اقدام جدیدی می‌زنیم و مقصود خود را عملی می‌سازیم. روشن‌تر اینکه کلمات در اذهان جمعی افراد و یا درون فرهنگ‌نامه‌ها، اگر چه در آغاز هریک مدلول خاصی داشته‌اند اما در هر زمان برای استفاده‌کننده صرفاً مفاهیم‌اند مگر آنکه آنها را با قصد خاصی و با اشاره به مدلول خاصی به‌کار گیریم. در این صورت است که همانند بازی زبانی ویتگنشتاینی هر واحدی از عمل ما با استفاده از زبان و با عنایت به گنجینه لغات مطرح در واژه‌نامه‌ها و یا افواه مردم، واقعیتی جداگانه می‌شوند و هویت دیگری پیدا می‌کنند که به‌وسیله ما خلق شده‌اند. کسی که از کلمات برای آموزش استفاده می‌کند با کسی که از کلمات برای قصد خاصی استفاده می‌کند فرق دارد. آموزش‌دهنده و معلم از گنجینه کلمات استفاده می‌نماید تا مفاهیم را در ذهن یادگیرنده خلق نماید و دانش عمومی او را افزایش دهد و با تمثیل سعی می‌کند کاربرد آنها را واضح‌تر کند؛ اما این ما هستیم که به‌هنگام نیاز از این گنجینه استفاده می‌کنیم و مدلول واقعی خودمان را مشخص می‌کنیم. در واقع ترکیب معنا و مدلول است که به‌عنوان واقعیت‌های مشخص و متجسد در زندگی فردی و اجتماعی کاربرد دارد و موجب پیشرفت در زندگی می‌شود؛ به تعبیر دیگر مدلول یعنی اخذ با قصد مفهوم و معنا برای انجام کار.

اکنون باید دید که ما در کتابداری و اطلاع‌رسانی چه می‌کنیم؟ اگر به‌خاطر سپردن و به‌یاد آوردن اطلاعات را برای استفاده مبنای کار قرار دهیم هم در زندگی فردی و هم در شکل بزرگ‌تر آن در زندگی اجتماعی به واقعیت مفهوم



آموزش‌دهنده و معلم از گنجینه کلمات استفاده می‌نمایند تا مفاهیم را در ذهن یادگیرنده خلق نمایند و دانش عمومی او را افزایش دهد و با تمثیل سعی می‌کند کاربرد آنها را واضح‌تر کند؛ اما این ما هستیم که به‌هنگام نیاز از این گنجینه استفاده می‌کنیم و مدلول واقعی خودمان را مشخص می‌کنیم.

ربطی به کتابداری و اطلاع‌رسانی نداشته و مفهوم کتابداری و اطلاع‌رسانی تحقق پیدا نکرده است. و چه بسا بدون توجه به نیازهای کاربران- فردی و یا جمعی، حال و آینده- نه تنها کاری نکرده‌اند که موجب اضرار و اتلاف سرمایه شده‌اند.

و این به این معناست که اولاً منابع گردآوری شده باید منطبق با نیازهای واقعی فرد و جامعه باشد و ثانیاً کتابدار همانند بازی‌های زبانی که با هر استخدام کلامی واقعه‌ای می‌آفریده می‌شود باید به جست‌وجوی مخاطب نیازمند اطلاع باشد- اگرچه قبلاً در انتخاب منابع این مطلب را مدنظر داشته است- و نیاز او را بشناسد و وسیله ارتباط نیازمند به منبع مورد نیاز باشد و با هر اقدامی واقعه‌ای را بیافریند و چنانچه در این امر توفیق نداشته باشد و یا از عهده آن برنیاید نه تنها کاری انجام نداده است و یا واقعیت کتابداری و اطلاع‌رسانی را نفهمیده است بلکه از بیخ و بن کاری عبث انجام داده است و چه بسا موجب هدر دادن منابع و یا گمراه شدن افراد گردیده است. البته ممکن است به‌طور تصادفی و یا از روی تسامح

وحدت چنانچه تحقق پیدا کند کتابداری و اطلاع‌رسانی تحقق پیدا کرده است. به عبارت روشن‌تر وقتی بحث کتابداری و اطلاع‌رسانی می‌شود باید توجه داشت که این حوزه:

- برخاسته از نیاز اطلاعاتی است؛
- از زندگی فردی شروع می‌شود و به زندگی اجتماعی تسری پیدا می‌کند؛
- بیش از آنکه منشأ اجتماعی داشته باشد آغازش با فرد است و جامعه آن را متکامل می‌کند؛
- بازیابی بخش دوم و جزء دوم کتابداری و اطلاع‌رسانی به‌صورت انضمامی نیست بلکه هر دو جنبه ذاتی رشته و اصل کار است و بدون آن علت غایی هم در نظر گرفته نشده و گویی اصلاً فرایندی تحقق پیدا نکرده است؛

- طبقه‌بندی جز لاینفک کتابداری و اطلاع‌رسانی و به‌عنوان شرط مقدم آن است؛

- کتابداران مسئول همه وظایف هستند و نه بخشی از آن. به این معنا که اگر فقط به طبقه‌بندی بیندیشد و نیاز فردی و جمعی در این طبقه‌بندی مدنظر نباشد گویی اصلاً

کتابداری و اطلاع‌رسانی رسیده‌ایم. در زندگی فردی اطلاعات موجود موردنظر را چه در زندگی علمی و مکتوب و چه در زندگی شفاهی و به قصد اداره زندگی با نظمی خاص به کار می‌بریم. در سطوح پیشرفته‌تر مدیریت، برحسب توانایی از طبقه‌بندی‌های معقول‌تر و منطقی‌تر استفاده می‌کنیم. بنابراین دانش محفوظ و مضبوط ما در درجه اول بستگی به نگرش کلی ما در زندگی برای استفاده از آن دارد. آنگاه به فرایند فراهم‌آوری و دسته‌بندی آنها به شرط ناظر بودن بر استفاده و کارکرد آن مرتبط است. این عمل، کار کتابدارانه و اطلاع‌رسانانه است. وقتی افراد با داشتن ذخایر و اندوخته‌های مکتوب و غیرمکتوب علمی در زندگی اجتماعی فراوان شدند به ناگزیر و براساس قراردادهای اجتماعی چه در زندگی فردی و یا جمعی و یا سازمانی که عهده‌دار تمشیت امور آنهاست سعی می‌کنند این مواد مضبوط و مدون را در کنار هم و در مکانی خاص چه به‌صورت کتابخانه سنتی و یا دیجیتالی و با طبقه‌بندی مناسب نیاز اجتماعی به‌منظور ارائه بهترین عرضه بالفعل و بالقوه در کنار هم بیاریند. توجه به یک جنبه بدون عنایت به بخش دیگر آن به این معناست که واقعیت کتابداری و اطلاع‌رسانی تحقق پیدا نکرده است. یعنی کتابداری و اطلاع‌رسانی چه در زندگی فردی یا اجتماعی صرفاً گردآوردن و طبقه‌بندی کردن مواد نیست بلکه لحاظ کردن مخاطب و یا مخاطبان و درک نیاز اطلاعاتی آنها و مرتبط کردن این منابع با نیازها جزء اساس و مفهوم کتابداری و اطلاع‌رسانی است. در نقطه مقابل، چنانچه همه تلاش‌ها و فعالیت‌ها را به کاربر معطوف کنیم و صرفاً او را اساس قرار دهیم بدون توجه به منابعی که منطبق با نیازهای اطلاعاتی اوست و صرفاً هدف جلب رضایت او و فارغ از راهنمایی بایسته و بهینه باشد باز هم کار کتابداری و اطلاع‌رسانی صورت نگرفته است. این

توسط عده‌ای، کار، مناسب ارزیابی شود. بسیار شنیده شده است که کسی و یا کسانی منابع ارزشمندی را گردآوری کرده‌اند و یا برای تشکیل کتابخانه از هر کسی استمداد و سعی در جمع‌آوری منابع و مدارک نموده‌اند و این عمل را فی‌نفسه کاری مفید و امری کاملاً و یا بعضاً کتابدارانه تلقی کرده‌اند. نگارنده معتقد است این امر باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. زیرا اگر صرفاً جمع‌آوری منابع باشد باید دید که توسط چه کسی و یا کسانی و برای چه جامعه مخاطبی و در چه زمانی این کار انجام می‌شود. گاهی دولت و یا سازمان‌هایی که به نوعی در کار بر نامرئیزی هستند و مسئولیت حفظ ثروت‌های عمومی و اجتماعی به عهده آنهاست به این کار اقدام می‌کنند بنابراین انتظار می‌رود که مجموعه گردآوری شده برای این باشد که به جاهای مورد نیاز ارجاع و یا به‌عنوان ذخائر ملی و میراث فرهنگی حفظ شود. اما اگر مجموعه نامتناسب باشد و مخاطبان به هر دلیلی نتوانند با آن منابع ارتباط برقرار کنند و کتابدار نیز نه به لحاظ علمی و نه به لحاظ نامناسب بودن منابع رابطه‌ای را با مخاطبان برقرار نکند و هیچ آینده‌ای هم برای آن در نظر نباشد آیا جز اتلاف وقت برای جمع‌آوری منابع و ضرر به بیت‌المال برای خرید مجموعه‌ای بی‌استفاده و یا کم‌استفاده خواهد بود؟ آیا اشغال فضایی بیهوده که طبعاً هزینه‌هایی هم دربردارد کاری ثمر بخش و اقتصادی است؟ آیا این امر مانع اختصاص فضا برای منابع مورد لزوم نمی‌شود؟ بنابراین، اگر می‌شنویم که زمانی تأکید بر طبقه‌بندی بود، و امروز کاربر، محور قرار گرفته است، این نه به این معناست که واقعیت کتابداری و اطلاع‌رسانی عوض شده است بلکه به این معناست که در هر دو مورد واقعیت کتابداری و اطلاع‌رسانی به‌عنوان یک واقعیت تمام‌عیار و به‌عنوان یک رشته علمی تحقق پیدا نکرده است. جمع‌آوری انبوهی از منابع بدون توجه به مخاطب مشخص همانند توجه صرف به کاربر، بدون توجه به نیازهای علمی او

است و هیچ‌کدام با کتابداری و اطلاع‌رسانی واقعی مرتبط نیست و چنین نیست که در هر مورد بخشی از واقعیت کتابداری و اطلاع‌رسانی به وجود آمده باشد. کتابداری و اطلاع‌رسانی یک هویت واحدی است که از مجموعه وظایف متعدد و به هم‌تنیده و مرتبط تشکیل می‌شود. با توجه به توضیحات فوق‌الذکر وحدت در مسائل مرتبط با مجموعه‌سازی و تناسب آن همراه با کاربران بالقوه و بالفعل مجموعاً فرایند کتابداری و اطلاع‌رسانی را تشکیل می‌دهد و این دو از یکدیگر جدا نیستند و بدون یکدیگر معنا و مفهومی ندارند. طبیعی است که در این رابطه کتابخانه‌های مختلف با کارکردها و رویکردهای گوناگون با هم فرق می‌کنند. آنها هر یک مخاطبان خاص خود را دارند و لذا بخش جمع‌آوری و سازماندهی آن هم متناسب با کاربران آن خواهد بود. بدیهی است رسالت کتابخانه ملی با کتابخانه عمومی و دانشگاهی و یا آموزشگاهی متفاوت است و هر یک مخاطبان خاص خود را دارند و هر یک باید در چارچوب وظایف خود عمل کنند و بیش از آنکه به مجموعه خود بیاندیشند و آن را به‌عنوان سرمایه تلقی کنند باید به فکر استفاده‌کنندگان بالقوه و بالفعل باشند تا سرمایه آنان در سایه گردش و تداول افزوده شود و با این ارزش‌های افزوده در ابعاد گوناگون بر ثروت ملی و جمعی بیافزایند و نه اینکه سرمایه را راکد نگه‌دارند و در اثر نبود و یا نداشتن استفاده‌کننده آنها را کهنه کنند و به ناچار روزی آنها را از دور خارج نمایند. با این تعریف ملاحظه می‌شود که نقش کتابدار و اطلاع‌رسان تا چه اندازه محوری است و او باید با چه دانش‌ها و فنونی آراسته باشد تا بتواند مجموعه‌هایی متناسب با ذوق و سلیقه و معلومات مخاطبان فراهم کند و در تداول و گردش آن مجموعه نقش حداکثری داشته باشد و این افزوده‌های علمی و فرهنگی را به‌طور ملموس ببیند و یا دیگران بر آن گواهی دهند. در اینکه جامعه باید آموزش ببیند و مطلع باشد که برای یافتن اطلاعات مورد

نظر به چه کسی و کجا مراجعه کند و از چه مسیری گام‌برداری امری است که مسئولان اجتماعی باید به آن بیاندیشند. در واقع بحث آموزش یک بحث جدی و القاء مفاهیم به‌صورت کلی امری اساسی است. همانگونه که در بحث زبان‌شناسی مطرح شد مفاهیم و معانی پشتوانه ارتباطاتی ما را تشکیل می‌دهند. به این معنا که درست است در آغاز، هر واحد اطلاعاتی را با مدلول مشخص فراگرفته‌ایم؛ اما در موقع استفاده است که مدلول‌های مناسب اثرات وضعی خود را نشان می‌دهند. در کتابداری و اطلاع‌رسانی اگر فردی با آشنایی به تمام مجموعه تسلط خویش را نشان دهد و یا به‌طور جداگانه افراد جامعه را با مطالعات خویش به‌خوبی بشناسد و این دو را از هم جدا در نظر گیرد همانند آن می‌ماند که در بحث زبان‌شناسی به مفهوم و معنا توجه و از مدلول یعنی کاربرد عینی و عملی غافل شده است. لذا ارزش عملی و عملیاتی و یا کاربردی کار کتابداری و اطلاع‌رسانی آن است که افراد باسواد و خبیر به دو مقوله منابع و جامعه مصرف‌کننده به‌طور هم‌زمان توجه کنند و همانند کاربرد افعال گفتاری و یا بازی زبانی باشد که هر عملی که انتخاب می‌شود به‌عنوان یک واقعیتی منحصربه‌فرد اما در مجموعه کلی و مرتبط به هم معنا یابد. به این معنا که هر کار کتابدار در بستر معانی کلی‌ای که از آشنایی با مجموعه برمی‌گیرد در راستای نیاز علمی و اجتماعی جامعه مصرف‌کننده انتخابی است منحصربه‌فرد. در هر واحد عملیاتی که کتابدار و اطلاع‌رسان از طریق آن کاربری را به اطلاعاتی متصل می‌کند یک کار کتابدارانه و اطلاع‌رسانانه صورت داده و با اقدامش اثری خلق کرده است همانند نقشی که نقاش می‌آفریند و یا کتابی که نویسنده‌ای می‌نویسد. کتابدار و اطلاع‌رسان با قصد و آگاهی از بین مجموعه‌ای منتخب و گزیده برای جامعه مورد نظر با نیازهای متفاوت به دنبال فرد و یا افراد نیازمند می‌گردد تا نیازمندی او را به نحو احسن مرتفع کند. هم شناسایی دقیق مجموعه کار اوست و هم تشخیص

**منظور از بازیابی در
کتابداری و اطلاع‌رسانی،
ذخیره و بازیابی هر دو است.
زیرا بازیابی متکی بر ذخیره
است و آن هم ذخیره علمی و
منضبط و مدون.**

نیازمندان اطلاعات و تفکیک نیازهای آنان و هم اتصال این دو مورد به یکدیگر، همه از وظایف کتابداران و اطلاع‌رسانان است. پیداست برای ایجاد شرایط بهینه برای اینکه چنین اتفاق و یا اتفاقاتی بیفتد تا چه اندازه احاطه علمی، اجتماعی، فرهنگی، روانی و مانند آن برای کتابدار و اطلاع‌رسان لازم است. کتابدار و اطلاع‌رسان باید فردی عالم، متعهد و بهره‌مند از اطلاعات روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فرهنگی، تاریخی، و صفات ویژه اخلاقی و ارتباطاتی باشد تا بتواند این وظیفه خطیر را انجام دهد. از اینجا می‌توان درک کرد که کتابداری و اطلاع‌رسانی واقعی به چه تخصص‌هایی نیازمند است تا بتواند وظیفه خود را به‌خوبی انجام دهد. وی نه‌تنها باید به مسائل اجتماعی فرهنگی توجه کند بلکه اصولاً بازار کار را هم باید مدنظر قرار دهد و آن را بسنجد.

به تعبیر دیگر، همچنان که در تقسیم حکمت به نظر و عمل، یا کلمه به لفظ و معنا و یا انسان به جسم و روح و یا در تعریف او به حیوان ناطق صرفاً این جدایی، جدایی ذهنی است و در عالم خارج دارای وحدت است، در تعریف کتابداری و اطلاع‌رسانی هم به‌عنوان یک واقعیت مشخص و با کارکرد معلوم نیز اینچنین است و ما با دو واقعیت جدا از هم مواجه نیستیم.

البته این مسئله اختصاص به کتابداری و اطلاع‌رسانی ندارد، هر حوزه علمی دیگر به‌ویژه در علوم انسانی این چنین است. مثلاً پزشکی فقط شناختن منابع پزشکی نیست، بلکه شناخت بیماران و نیازهای پزشکی آنان جزء علم پزشکی است. اگر در شرایط فعلی که جمعیت زیاد و بیماران فراوان است، به‌ناگزیر پزشک باید در مطب و یا بیمارستان مستقر شود تا مراجعه‌کنندگان به وی مراجعه کنند ولی این بدین معنا نیست که پزشک و پزشکی فارغ از بیماران و مراجعه‌کنندگان بیمار و

عبارت «علوم (مدیریت) بازیابی و اشاعه اطلاعات» وافی‌تر به مقصود است و هر یک از این کلمات می‌تواند مفهوم کتابداری و اطلاع‌رسانی را به نحو مطلوب‌تری القا کند. با توجه به تعاریف عملیاتی که گفته شد بازیابی بدون در نظر گرفتن مخاطب معنا ندارد و بازیابی بدون توجه به طبقه‌بندی ممکن نیست. همچنین اشاعه اطلاعات بازخوانی و تأکیدی بر بازیابی است، زیرا بازیابی تا مشخص نباشد برای چی و برای کی است مفید فایده نیست. لازم به ذکر است منظور از هر یک از کلمات به‌کاررفته در این عبارت به قرار زیر است:

بازیابی: منظور از بازیابی در کتابداری و اطلاع‌رسانی، ذخیره و بازیابی هر دو است. زیرا بازیابی متکی بر ذخیره است و آن هم ذخیره علمی و منضبط و مدون. این به آن معنا است که به مثل معروف «چون که صد آمد نود هم پیش ماست».

اشاعه: منظور از اشاعه، اشاعه‌گزینی است چون کار و وظیفه کتابدار و اطلاع‌رسان اشاعه صرف اطلاعات نیست. زیرا اشاعه اطلاعات مختص حرفه روابط عمومی و جزو بعضی وظایف صداوسیما است. در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی مخاطبان خاص‌اند و اشاعه اطلاعات، اشاعه‌گزینی است برای مخاطبان خاص.

اطلاعات: منظور از اطلاعات شامل اطلاعات و دانش هر دو است. البته منظور از دانش دانش عینی است که خود متکی بر دانش درونی است.

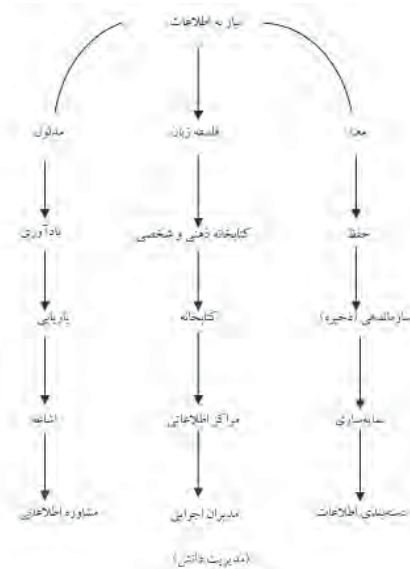
از این‌رو به نظر می‌رسد بازیابی و اشاعه اطلاعات دقیقاً می‌تواند مقصود را برساند و مفهوم واقعی کتابداری و اطلاع‌رسانی را باز نماید. البته مدیریت را از این جهت به آن اضافه شد که به اعتقاد جمعی (و خود من)، لفظ مدیریت در این دوران هم خوش‌آهنگ است و هم در حاق این رشته نهفته است و در جهان امروز به آن توجه ویژه می‌شود. نمودار ۱ می‌تواند موضوع را بهتر نمایش دهد:



حتی افراد سالم است. اگر شرایطی رخ دهد که بیمار نباشد و یا بیماری معلوم نباشد پزشک و یا پزشکان موظفاند برای انجام کار پزشکی خود به جست‌وجو بپردازند و همچون پیامبران بر گرد افراد بگردند و هر جا زخمی دیدند مرهم بگذارند، در امور بازرگانی نیز اینچنین است. یک بازرگان بدون توجه به بازار کار هرگز به کار بازرگانی دست نمی‌زند و همواره نیاز مصرف‌کنندگان و رضایت آنان را در نظر دارد.

اینک با توجه به مطالب گفته‌شده باید دانست که اولاً مفهوم کتابداری و اطلاع‌رسانی یک مفهوم واحد است و ما فقط در تحلیل ذهنی دو بخش سازماندهی منابع و نیاز اطلاعاتی کاربر را از یکدیگر جدا می‌کنیم و اگر بالضرورة در سازمانی اجتماعی تقسیم وظایف می‌کنیم و هر یک را به فرد یا افرادی می‌سپاریم، این به آن معنا نیست که هر یک به‌طور جداگانه بخشی از مفهوم کتابداری را تحقق بخشیده‌ایم. براینده همه فعالیت‌ها مساوی است با فکر کتابدارانه و اطلاع‌رسانانه. انجام بخشی فارغ از بخش‌های دیگر اتلاف و تباه‌کردن سرمایه است و از این منظر است که نگارنده اعتقاد دارد که این حوزه صیغه مدیریتی دارد.

با توجه به مباحث گذشته عنوان کتابداری و اطلاع‌رسانی نمی‌تواند این مفهوم واحد را تداعی کند و ما را به مقصود برساند. از این نظر پیشنهاد نگارنده این است که



آن را تبیین می‌کند. از این رو به نظر می‌رسد که این دو عنصر مهم ذخیره و بازیابی در فرایند اطلاع‌رسانی آنچنان به هم تنیده‌اند که جدایی ناپذیرند و به همین دلیل است که در نام به ذکر بازیابی اکتفا شده است زیرا که نتیجه متکی بر عوامل مقدمی فرایند است و بدون آن معنا ندارد. همچنان‌که در تفاوت بین معنا و مدلول از نظر زبان‌شناسان بیان گردید و همان‌طور که فرگه و استراوسون می‌گویند که مدلول باید با نیت و قصد فاعل و با اشاره به قراین حالیه و مقالیه همراه باشد، اگر بپذیریم که کتابداری و اطلاع‌رسانی (بازیابی و اشاعه اطلاعات) با رعایت قراین حالیه و مقالیه باید به شکار مدلول‌ها (کاربران نیازمند اطلاعاتی) و ارجاع آنان به ذخائر از پیش تهیه‌شده بر وفق نیازشان پردازد، این امر مستلزم آن است که کتابدار کار آشنا و دل‌سوز لحظه‌ای غافل نباشد؛ و همچنان‌که رانگانانان گفته است که هیچ خواننده‌ای را بدون کتابش نباید گذارد او هم هیچ جامعه‌ای را بدون کتابخانه‌اش (سنتی و یا دیجیتالی) رها نمی‌کند. همچنین اگر بپذیریم که نام بهتر است که حکایت‌گر باشد تا نشانه صرف، در این مورد هم «اشاعه و بازیابی اطلاعات» نسبت به کتابداری و اطلاع‌رسانی توفیق بیشتری دارد.

و بازیابی است که در اینجا نقش عمده به‌علت غایی و نهایی داده شده است. یعنی ذخیره اگر به قصد بازیابی نباشد معنا و مفهومی ندارد. بدیهی است نفس بازیابی به نوبه خود مقدمه‌ای است برای پیشبرد اهداف خرد و کلان زندگی.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد و با استفاده از استعاره‌های زبانی، کتابداری و اطلاع‌رسانی علمی است که از نیاز ذاتی بشر به اطلاعات برمی‌خیزد و از این رو نام کتابداری و اطلاع‌رسانی نمی‌تواند بیانگر ذاتیات آن رشته باشد؛ در حالی که بازیابی و اشاعه اطلاعات به‌خوبی این مقصود را می‌رساند. زیرا پاسخ به نیازمندی به اطلاعات که هدف غایی این رشته برای پیشبرد امور در زندگی است فرایندی را می‌طلبد که در ذخیره و بازیابی اطلاعات به‌طور ذاتی متجلی است. با تعریفی که به‌عمل آمد بازیابی نتیجه فرایندی است که ذخیره را در دل خود دارد و مفهوم اشاعه اطلاعات اگر چه تا اندازه‌ای از بازیابی هم مستفاد می‌شود ولی به‌عنوان مکمل می‌تواند این اصطلاح را تقویت کند. به‌عبارت روشن‌تر مفهوم کتابداری و اطلاع‌رسانی خود را در علوم و یا مدیریت بازیابی و اشاعه اطلاعات به‌خوبی نمایان می‌سازد و فلسفه وجودی

همان‌طور که در نمودار ۱ ملاحظه می‌شود کتابداری و اطلاع‌رسانی در راستای نیاز آدمی به اطلاعات برای گذران زندگی خوب و مناسب تعریف شده است. کار توجه به اطلاعات از همان مراحل آغازین زندگی انسان شروع می‌شود و به‌هنگام وضع الفاظ برای معانی مشخص مدلول‌ها هم مشخص‌اند. اما در اثر تراکم الفاظ و معانی، گنجینه معرفت انسان زیاد می‌شود و در مراحل بعدی از همه الفاظ و معانی استفاده نمی‌شود. در طول زندگی ما با آموختن الفاظ و با توجه به همه مباحث مرتبط با زبان فقط به هنگام نیاز از این گنجینه استفاده می‌کنیم. این به این معناست که مدلول‌ها با معانی متفاوت می‌شوند. در مفهوم کتابداری و اطلاع‌رسانی فردی هم اینچنین است؛ ما همه کلمات را ذخیره می‌کنیم و آنها را طبقه‌بندی می‌کنیم تا بازیابی کنیم و از آن استفاده نماییم. وقتی به سطح جامعه می‌رسد این ذخیره و بازیابی شکل پیچیده‌تر به خود می‌گیرد ولی در عین حال از هم جدا نیستند. باز چنانچه جامعه و نیاز اطلاعاتی آن بیشتر و پیچیده‌تر شود از ابزارهای پیشرفته‌تر چون نمایه‌سازی استفاده می‌شود و مقوله‌بندی‌های خاص برای مدیریت دانش مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. آنچه مهم است همگامی ذخیره

همچنین با این توصیف می‌توان پذیرفت که کتابداری و اطلاع‌رسانی که منبعث از نیاز فطری انسان است در تجسم عینی خود در مراحل گوناگون به شکل حافظه فردی، جنبی، کتابخانه شخصی، عمومی و تخصصی به صورت سنتی و یا دیجیتال خود نمایی می‌کند و همچون خود انسان موجودی است زنده و پویا که تولد و ادامه زندگی‌اش باید با اراده استعمالی و حتی جدی (ملکیان، ۱۳۸۴: ۲۶) انسان توأم باشد. برای ایجاد و توسعه آن ده‌ها و شاید صدها عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، روانی، فرهنگی، تاریخی و مانند آن باید لحاظ شود تا موجودی بالنده و پویا باشد و بتواند در زندگی انسان به حیات خود، یعنی تغذیه سالم انسان‌های نیازمند اطلاعات بپردازد. چگونه است که برای تمشیت امور اقتصاد سنتی ده‌ها سازمان تخصصی برای ایجاد و یا پشتیبانی آن تشکیل و آسیب‌های مختلف بررسی می‌شود تا بهترین بهره‌برداری انجام شود اما در اقتصاد اطلاعاتی که عمده سرمایه‌های عمومی در جهان ناشی از آن است مراکز به اصطلاح اطلاع‌رسانی بدون مشاوره‌های اساسی به خواست هر کس و با دست ناتوان هر کس ایجاد و راهبری می‌شود و ابداً مسئله هزینه فایده که حداقل بررسی اقتصادی است انجام نمی‌گیرد؛ حتی در بسیاری از موارد به شکل سنتی و با دیدی متحجرانه کتابخانه و مراکز اطلاعاتی را معیار تشخیص و قدرت آن هم از نوع کم‌ارزش آن تلقی می‌کنند! بنابراین کتابداری و اطلاع‌رسانی که در عبارت علوم (مدیریت) بازیابی و اشاعه اطلاعات تجلی می‌یابد نیازمند افرادی است که از جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی، سیاسی و بسیاری از عوامل دیگر قوی و صاحب‌نظر باشند و افرادی را به‌عنوان کارشناسان خبره که فرایند کاری را از فراهم‌آوری تا بازدهی یکپارچه می‌بینند تربیت کند. بدیهی است شرایط فعلی تا رسیدن به مقصود فاصله بسیار دارد و این رشته نیازمند یک بازبینی وسیع و همه‌جانبه است.

منابع

- ادگار، اندرو؛ سجویک، پیتر (۸۸۳۱). مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگی. ترجمه ناصرالدین علی‌تقویان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اکبری، رضا (۱۳۸۴). توصیفات معین. نقد و نظر، ۱۰ (۳ و ۴)، ۱۵۸-۱۷۶.
- پیرس، دیوید (۱۳۷۹). ویتگنشتاین. ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: سروش.
- حائری‌یزدی، مهدی (۱۳۶۱). کاوش‌های عقل نظری. تهران: امیرکبیر.
- رهادوست، فاطمه (۱۳۸۶). فلسفه کتابداری و اطلاع‌رسانی. تهران: کتابدار.
- سبزواری، ملاهادی (بی‌تا). شرح منظومه سبزواری. قم: مصطفوی.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۶۰). مصطلحات فلسفی صدرالدین شیرازی. چاپ دوم، تهران: نهضت زنان مسلمان. دفتر پنجاهم.
- سرل، جان. ار. (۱۳۸۲). ذهن، مغز و علم. ترجمه و تحشیه امیر دیوانی. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- عبداللهی، محمدعلی (۱۳۸۴). طبقه‌بندی افعال زبانی در فلسفه تحلیلی و علم اصول. نقد و نظر ۱۰ (۳ و ۴)، ۲۰۷-۲۳۱.
- عسکری سلیمانی امیری (۱۳۸۸). منطق و شناخت‌شناسی از نظر آیت‌الله مصباح‌یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نهج‌البلاغه (۱۳۶۹). ترجمه و شرح گویا به قلم محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی، زیر نظر آیت‌الله مکارم شیرازی، قم: مدرسه امام علی‌بن‌ابیطالب (ع).
- علی‌پور، مهدی (۱۳۸۴). تحلیل اسمای خاص از دیدگاه جان استوارتمیل و میرزامهدی اصفهانی. نقد و نظر، ۱۰ (۳ و ۴)، ۱۳۲-۱۵۷.
- فدایی، غلامرضا (۱۳۸۶). کتابداری و اطلاع‌رسانی در جست‌وجوی هویتی نو. فصلنامه کتاب، ۱۸ (۴)، ۱۷۵-۱۹۲.
- فدایی، غلامرضا (۱۳۸۸). آیا کتابداری و اطلاع‌رسانی فقط منتظر تغییر نام است؟ فصلنامه پیام کتابخانه، ۱۵ (۲)، ۱۱-۳۲.
- کردفیروزجایی، یارعلی (۱۳۸۶). فلسفه فرگه. تألیف و ترجمه یارعلی کردفیروزجایی. قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی امام خمینی.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸). منطق. تهران: اسماعیلیان.
- مظفری، محمد (۱۳۶۱). اصطلاحات منطقی. قم: خیام.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۴). تبارشناسی لفظی علم اصول. نقد و نظر، ۳ و ۴ (۱۰)، ۵-۳۰.
- منبع: نشریه تحقیقات اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌های عمومی کشور شماره ۵۱ زمستان ۸۸